



خانه‌هاشان سست‌تر از خانه عنکبوت است

«گروهی به جهت ترس، فضایل ایشان را مکتوم داشتند و گروهی درباره ایشان به غلو پرداختند..»

نقدی بر نقد وهابیت بر حدیث غدیر و رویکرد سلفیه به جایگاه و فضایل اهل‌بیت
خانه‌هاشان سست‌تر از خانه عنکبوت است

همشهر انلاین- سهند صادقی‌بهمنی: «گروهی به جهت ترس، فضایل ایشان را مکتوم داشتند و گروهی درباره ایشان به غلو پرداختند. در نتیجه حقایق ایشان پنهان ماند.» این جملات که از زبان یک عالم معروف اهل سنت درباره اهل‌بیت(ع) بیان شده است، به‌خوبی بخشی از نحوه انعکاس و بازتاب فضایل اهل‌بیت(ع) را در میراث اسلامی روشن می‌سازد.

نکته‌ای که در این سخن به وضوح غایب است، وضعیت دسته سومی از منتسبین به اسلام است که آگاهانه فضایل برجای مانده از اهل‌بیت(ع) و نصوصی که جایگاه دینی ایشان را مشخص می‌سازد، انکار می‌کنند یا سعی در تحریف معنوی آن دارند. آنها از این طریق در واقع برای آنچه اسلام اموی خوانده می‌شود، نظریه‌پردازی می‌کنند. طبیعی است که ریشه این امر را باید در جنگ‌های معاویه با اهل‌بیت(ع) جست‌وجو کرد. معاویه که نه از مهاجران بود و نه از انصار، به ناگاه به سبب شیوه خاص تقسیم قبیلگی قدرت در عصر خلفا و امتیازاتی که ایشان برای متنفذان قریش قائل بودند، در سرزمین تازه‌مسلمان شام به قدرتی یک شبه تبدیل شد و با آنکه اهالی شورای خلافت زنده بودند، خود را در نقش یک مدعی بزرگ جا زد. او خون خلیفه سوم را بهانه کرد و با این ادعای جعلی که ولی دم عثمان بن عفان است، دعوی خلافت کرد حال آنکه پسران عثمان زنده بودند و ایشان خود در این زمینه بنا به تصریح ابن‌حجر عسقلانی در الاصابه، ذیل ترجمه امام علی(ع)، هیچ‌گونه ادعایی نداشتند. معاویه پس از جنگ با امام‌علی(ع) به جنگ با امام حسن(ع) پرداخت و اینگونه بغض خویش را نسبت به اهل‌بیت(ع) آشکار کرد.

کاملاً واضح است که انگیزه عربان معاویه کسب قدرت سیاسی در مصاف با رقیب هم‌قبیلگی بوده است منتها او به این امر اکتفا نکرده و تلاش کرد تا به این امر صیغه دینی دهد. از این رو او می‌بایست فضایل اهل‌بیت را انکار می‌کرد. فضایی هم که قابل‌انکار نبودند باید از زمینه معنایی صحیح خویش منحرف می‌شدند و در مقابل باید فضایل مشابه یا حتی بیشتر برای دیگران، خلق و در مجموع چهره‌ای ناشایست از اهل‌بیت(ع) ارائه می‌شد. شاید موفقیت او را در این امر چندان درخشان ندانیم، اما نظریه‌پردازان مکتب سلفی که در حقیقت سلفشان معاویه را الگوی خویش می‌دانستند با تلاش تئوریک گسترده برای آرای معاویه نظریه‌پردازی کرده و سعی کردند برای این نظریه شوم، مبانی‌ای دست و پا کنند. بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز این عرصه کسی جز ابن‌تیمیه حرانی (م728ق) پیشوای جریان سلفی نیست. در این جستار می‌کوشیم تا با محوریت حدیث غدیر، رویکرد این جریان را به متون دینی مبین جایگاه و فضایل اهل‌بیت(ع) بکاوییم.

با توجه به چارچوبی که در مقدمه جستار بیان شد، نگاهی به آثار پرشمار ابن‌تیمیه می‌تواند، علاوه بر روشن کردن استراتژی وی در برخورد با مفهوم اهل‌بیت، تبیین‌کننده رویکرد عمومی سلفیه و جریانی که به وهابیت نیز مشهور شده، نیز باشد. مهم‌ترین اثر ابن‌تیمیه در این زمینه بی‌گمان کتاب پرچم «منهاج السنه النبویه» است. او در این کتاب که در واقع ردیه‌ای است بر کتاب گرانسنگ عالم ذوفنون، علامه حلی (م726ق) 3 تاکتیک را به صورت مشخص در برخورد با اهل‌بیت(ع) به کار گرفته است: او ابتدا در بدو برخورد با حدیثی که ظاهر آن دال بر فضیلتی از فضایل یا خصوصیتی از خصایص اهل‌بیت(ع) است، تلاش وافر خویش را برای تضعیف مبانی صدور روایت به کار می‌گیرد؛ یعنی می‌کوشد تا نشان دهد بر اساس مبانی رجالی این روایت، ضعیف یا موضوع است. البته اگر موفق نشود ضعف یا ساختگی بودن یک روایت را نشان دهد، لااقل تلاش می‌کند آن را غیر صحیح جلوه دهد. بنابراین مبنا در کتاب منهاج‌السنه در برخورد با هر روایتی که دال بر مقامات اهل‌بیت(ع) است، ابتدا- و بدون ارائه هیچ‌گونه مدرکی- کذب بودن یا ساختگی بودن آن روایت را مدعی می‌شود. در عین حال این امر را معمولاً به اجماع یا اتفاق نظر اهل‌علم یا عالمان به حدیث یا کسانی که کوچک‌ترین آشنایی با علم حدیث دارند، نسبت می‌دهد.

اگر او در مرحله اول موفق نشود، ضعف یا ساختگی بودن یا لااقل غیرصحیح بودن یک روایت را ثابت کند، در مرحله دوم تلاش می‌کند، معنای روایت را با توجه به زمینه‌های تاریخی صدور آن یا زمینه‌های لفظی که در آن وجود دارد، به گونه‌ای بیان کند که روایت از محتوای واقعی خود خالی شود. حتی گاه فضیلت را به یک رذیلت تبدیل می‌کند. گاه او این فرایند را به نحوی پیش می‌برد که انسان مبتدی و ناآشنا به مبانی حدیثی آرزو می‌کند ای کاش این روایت اصولاً وجود نمی‌داشت!

زمانی نوبت به مرحله سوم می‌رسد که دو مرحله پیشین کارآمدی لازم را از خود نشان نداده باشند. در این مرحله ابن‌تیمیه به ظاهر

می‌پذیرد که فلان روایت مثلاً دال بر فضیلتی نسبت به اهل بیت (ع) است اما می‌کوشد نشان دهد نه تنها این فضیلت در سایرین نیز وجود دارد بلکه حتی درجه بالاتری از این فضیلت در دیگران هم هست. نتیجه این که وجود این فضیلت یک امر عادی است که در دیگر مسلمانان هم مثل اهل بیت (ع) وجود دارد!

این تاکتیک‌های سه‌گانه چنان که گفته شد، با هدف نظریه‌پردازی برای تأسیس مبانی اسلام اموی صورت می‌پذیرد؛ اسلامی که قدرت سیاسی و نفوذ مادی برای آن در اولویت است. می‌توان با اطمینان ادعا کرد که به کارگیری این نظریه در جهان امروز به وسیله برخی قدرت‌های محلی دقیقاً با همین اهداف صورت می‌پذیرد. به هر روی با توجه به تاکتیک‌های پیش گفته اکنون قصد داریم تطبیق 3 تاکتیک مذکور با حدیث غدیر را به بررسی بنشینیم. چنان که بیان شد، ابن تیمیه در اکثر موارد در برخورد با احادیث از این سه شیوه سود می‌گیرد. در برخورد با حدیث غدیر نیز او همین امور را به صورت عملی پیاده می‌کند؛ او ابتدا برای اجرای گام نخست، حدیث متواتر و یقین‌زای غدیر را به 3 بخش تقسیم می‌کند. بخش نخست: «؛ألس‌ت‌اولی‌بکم‌من‌انفسکم؟ قالوا: بلی/ پیامبر فرمودند: آیا من نسبت به شما بر شما اولویت و تسلط ندارم؟ گفتند: چرا شما مولای ما هستید. بخش دوم: «؛من‌کنت‌مولاه‌فهذا‌علی‌مولاه/ پیامبر فرمودند: هر کس من مولای او هستم، این علی مولای اوست. بخش سوم: «؛اللهم‌وال‌من‌والاه‌و‌عاد‌من‌عاده‌و‌انصر‌من‌نصره‌و‌اخذل‌من‌خذه/ پیامبر فرمودند: خدایا هر کس را که علی را دوست دارد، دوست‌دار و هر کس را که با علی دشمنی می‌کند، دشمن باش و یاری کن هر کس را که علی را یاری می‌کند و خوار کن هر کس که علی را خوار می‌کند. ابن تیمیه سپس بخش اول و بخش سوم حدیث را بدون کوچک‌ترین ارائه مستند علمی، موضوع و ساختگی به شمار می‌آورد. جالب آنکه بلافاصله این امر را به اتفاق و اجماعی که میان اهل علم و دانایان به علم حدیث وجود دارد، منسوب می‌دارد. جالب اینکه می‌دانیم که اهل علم به حدیث، بدون استثناء این مقطع از حدیث را نه تنها ساختگی بلکه صحیح تلقی کرده‌اند؛ به عنوان مثال حاکم نیشابوری در المستدرک علی‌الصحیحین بیان می‌دارد: «؛این بخش بنابر شروط بخاری و مسلم صحیح است.

جالب‌تر آنکه ذهبی در تلخیص مستدرک با این نظر حاکم موافقت کرده است (مستدرک، ج 3، ص 533)، چنان که البانی در سلسله احادیث صحیحه ذیل حدیث غدیر این فقره را صحیح شمرده است و بر شیخ الاسلام خرده گرفته که چرا به این سرعت درباره یک حدیث صحیح قضاوت نادرست کرده است؟! با این اوصاف باید دید، منظور ابن تیمیه از اهل علم چیست. او سپس درباره بخش سوم، نظریه خویش نسبت به بخش اول را بیان می‌دارد. آنگاه می‌نویسد: «؛از امام احمد درباره این بخش سؤال شد که ایشان آن را تضعیف کردند. منظور ابن تیمیه این است که از احمد بن حنبل سؤال شد، آیا پیامبر (ص) فرمودند: اللهم‌وال‌من‌والاه... یا نفرمودند؟ ابن حنبل پاسخ داد: خیر این بخش ضعیف است. بدون کوچک‌ترین حاشیه باید سراغ المسند امام احمد رفت. چرا که هر آنچه در مسند ذکر شده باشد، از نظر او حجت و صحیح است. امام احمد در 9 موضع از المسند خویش این فقره را از زبان اصحاب پیامبر (ص) بیان کرده است. 4 مورد در جلد نخست به ترتیب در صفحات 118، 119، 119 و 152، همچنین 4 مورد در جلد چهارم به ترتیب در صفحات 281، 368، 370 و 373 و یک مورد در جلد پنجم در صفحه 370! با این حال چگونه می‌توان این افتراء را به امام احمد نسبت داد؟! در مورد بخش دوم ابن تیمیه نظر صریح بر نمی‌گزیند. اما باز از شیطنت دست نمی‌کشد؛ او می‌گوید: «؛مردم در این بخش از حدیث اختلاف و تنازع کردند. گروهی همچون بخاری و ابراهیم حربی آن را تضعیف کردند و گروهی همچون ترمذی و احمد بن حنبل آن را حسن دانستند.

در این بخش نیز فریب و تدلیس اسلام اموی را می‌توان به وضوح مشاهده کرد. زیرا بخاری و ابراهیم حربی در هیچ یک از کتب خویش این حدیث را تضعیف نکرده‌اند بلکه نهایت چیزی که در این باره می‌توان گفت این است که این حدیث را نقل نکرده‌اند. خود بخاری تصریح دارد که صرف عدم نقل یک روایت در صحیحش، دال بر ضعف آن نیست. از طرف دیگر امام احمد و ترمذی این روایت را صحیح دانسته‌اند نه حسن. تمام این سخنان ابن تیمیه را می‌توان در ضمن تاکتیک اول دسته‌بندی کرد اما اکنون به تطبیق تاکتیک دوم رسیده است. ابن تیمیه ابتدا یک زمینه خیالی برای صدور این روایت می‌تراشد. سپس با توجه به این زمینه خیالی، هدف خویش را که تخلیه محتوای روایت است، عملی می‌کند. او می‌گوید کارهایی که امام علی (ع) انجام داده بود، باعث شده بود تا برخی بغض و کینه او را به دل گیرند. به خصوص شیوه رفتار امام با لشکریان در سریه یمن، ایشان را به حدی ناراحت ساخته بود، که آنها از امام نزد رسول خدا سعایت کردند. در نتیجه پیامبر در چنین فضایی که نواصب در ازدیاد بودند، فرمودند هر کس من دوست او هستم، علی هم دوست اوست. و با بیان این جمله تلاش کردند تا از شدت بغض و کینه آنها نسبت به امام بکاهند!

نکته‌ای که در این میان از ذهن ابن تیمیه و افرادی که امروز با توزیع صدها هزار بروشور به ویژه در مراسم حج، این حادثه را سبب اصلی جملات پیامبر در غدیر می‌دانند، پنهان مانده است، این است که این واقعه 3 سال پیش از حجه‌الوداع روی داده و به لحاظ زمانی اصولاً در ارتباط با حجه‌الوداع نیست. از سوی دیگر در ذیل این داستان جملاتی وجود دارد که ابن تیمیه غافل از این امر که قبلاً این داستان را زمینه‌ساز غدیر دانسته و در واقع بر اعتبار آن تأکید کرده است- بر اساس شیوه معهود خویش در برخورد با فضایل امام علی، آن را انکار کرده است! اما خلاصه داستانی که ابن تیمیه آن را مستمسک غدیر قرار داده و بعد خود در جای دیگری آن را به این سبب که مشتمل بر فضایل امام است انکار کرده، از این قرار است: پیامبر (ص) امام علی و خالد را در رأس 2 لشکر به یمن گسیل می‌دارد و فرمان می‌دهد اگر این دو لشکر به یکدیگر پیوستند، امام علی فرمانده باشد و خالد باید فرمان برد. خالد در ماموریتی که پیامبر بر دوش او می‌گذارد که در واقع مسلمان کردن قبیله همدان است ناکام می‌ماند. اما امام به خوبی از پس این امر برمی‌آید و

قبیله بزرگ قحطانی یعنی همدان مسلمان می‌شود. این امر سبب می‌شود تا خالد کینه امام را به دل گیرد و به سبب نوع خاص تقسیم غنائم توسط امام، از امام نزد پیامبر بدگویی کند. جالب آنکه وقتی خالد و آن چند نفر نزد پیامبر بدگویی می‌کنند، چهره پیامبر غضبناک می‌شود.

در روایت امام احمد از این واقعه آمده است که راوی می‌گوید: «#فرایت الغضب فی وجه رسول‌الله/ غضب را در چهره رسول خدا دیدم. «سپس پیامبر بیان می‌کنند: «#لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی، ثلاث مرات/ یعنی به علی ناسزا مگویید. او از من و من از اویم و او رهبر شما پس از من است. پیامبر این جملات را 3 بار تکرار کردند» (المسند احمد، ج 5، ص 356). نکته‌ای که در این روایت وجود دارد این است که نمی‌توان واژه ولی را بر محبت و دوستی صرف با علی(ع) حمل کرد. زیرا قید بعدی در آن وجود دارد؛ یعنی علی ولی شماست بعد از من. اگر این ولایت به معنای دوستی بود، نمی‌گفت علی دوست شماست بعد از من. بنابراین جریان سلفیه ناخواسته به حدیثی استناد کرده که معنای غدیر را بازتاب می‌دهد. جالب آنکه سند این روایت نیز صحیح است. این روایت در سنن ترمذی به سند صحیح نقل شده منتها در سنن ترمذی عبارات دیگری هم اضافه شده است. از جمله پیامبر به آن گروه می‌گوید: «#ماتریدون من علی... هو ولی کل مؤمن من بعدی، ثلاث مرات؛ از علی چه می‌خواهید؟ او پیشوای هر مؤمنی پس از من است» (سنن ترمذی، حدیث 3732). بنابراین تردیدی نمی‌ماند که مضمون غدیر نه یک بار بلکه در مواقع گوناگون توسط پیامبر بیان شده است و بی‌گمان نمی‌توان آن را بر دوستی حمل کرد چون قید (بعدی) یا (من بعدی) دارد. از طرف دیگر اصولاً این امر که مؤمنان باید یکدیگر را دوست داشته باشند، نیاز به بیان ندارد زیرا در آیات قرآن به وضوح بیان شده است که مؤمنین و مؤمنات دوستدار یکدیگر هستند؛ و باید چنین هم باشد.

در گام سوم اما ابن تیمیه نه تنها تلاش می‌کند بگوید محتوای حدیث غدیر در مورد اصحاب دیگر هم بیان شده است بلکه می‌کوشد این‌طور بنمایاند که این امر در مورد اصحاب دیگر با لحن قوی‌تری از جانب پیامبر بیان شده است؛ غافل از آنکه قرائنی که در حدیث غدیر وجود دارد در مورد هیچ‌یک از اصحاب دیگر بیان نشده است؛ اینکه پیامبر ابتدا از مؤمنان بر ولایت خویش اعتراف گیرد، آنگاه ولایت علی را بیان کند. سپس از عبارات «#او را یاری کن و خوار کن هر کس را که او را خوار کند»، استفاده کند، که همگی دال بر نصب شخصی به ولایت است. به هر روی این سه گامی است که سلفیه به تبع رهبر معنوی خویش در برخورد با فضایل امام علی و اهل بیت(ع) طی می‌کنند، غافل از آنکه خانه‌ای می‌سازند، سست‌تر از خانه عنکبوت!